

شما که فعال حقوق کودکانید، شما که علیه اعدام مبارزه میکنید، شما که برای توقف اعدام کودکان تلاش کرده اید و شما همه که شاهد توحش بی مانند حکومت اسلامی و قوانین کودک ستیزش بوده اید، حتما با نام علی مهین ترابی آشنا هستید. علی هفت سال و هفت ماه و یازده روز با کابوس طناب دار و قصاص دست و پنجه نرم کرد. چند ماه پیش اعتراضات وسیع بین المللی به نتیجه رسید و علی آزاد شد و از طناب مرگ خلاص شد اما دیری نپایید که دادگاه، علی را مجدداً برای بررسی پرونده اش احضار کرد.

با علی در برنامه تلویزیونی کودکان مقدمند مفصل مصاحبه کردیم قرار گذاشتیم که مصاحبه اش را در نشریه چاپ کنیم، علی گفت از مصاحبه اش راضی نیست، چیزهای زیادی را از قلم انداخته و خلاصه دلش می خواهد حرفهای بیشتری بزند که در وقت کوتاه برنامه تلویزیونی میسر نبوده است. حمیدرضا مبین از خوانندگان نشریه کودکان مقدمند که علی را از نزدیک می شناخت، مشکل را حل کرد و زحمت مصاحبه مجدد با علی مهین ترابی را بعهده گرفت. همین جا دست رضا را بگرمی میفشاریم و از همکاریش با نشریه کودکان مقدمند صمیمانه سپاسگزاریم. منتظر تهیه مصاحبه ها و گزارشات بیشتری از او هستیم.

**حمید رضامبین: سالهاست که از سوی جامعه متمدن و مدافعین حقوق انسانها در سطح بین المللی مجازات اعدام در ایران مورد بحث و انتقاد است.**

اعدام و قصاص فقط در صورت ظاهر دو کلمه متفاوت است! درعین حال اعدام کودکانی که زیر سن قانونی (۱۸ سال) مرتکب بزه شده و از سوی دادگاههای جمهوری اسلامی محکوم به اعدام گردیده اند نیز موضوعی که بشدت مورد اعتراض جامعه جهانی است!

در این رابطه با علی مهین ترابی یکی از قربانیان خشونت اعدام کودکان، نامی که برای مردم و فعالان حقوق بشر آشناست، گفتگویی ترتیب دادم که اختصاصاً در نشریه کودکان مقدمند درج میگردد



**ماجرایی که موجب صدور حکم اعدام برای تو شد را مختصراً تعریف کن؟**

**علی مهین ترابی:** شانزده ساله بودم که در جریان یک درگیری دسته جمعی مقابل درب مدرسه متهم به قتل عمدی یکی از هم مدرسه ای هایم شدم و به ناچار وارد جرایمی شدم که اصلاً به من ربطی نداشت و واقعاً فقط یک حادثه بود. درگیری از زنگ اول شروع شد. وقتی که دوستم میلاد به کلاس آمد و گفت با کسی درگیر شده و می خواهد زنگ تفریح برود و به اصطلاح تسویه حساب کنند.

زنگ تفریح که شد من برای اینکه دعوایی رخ نده، دنبال میلاد دویدم. وقتی در حیاط مدرسه با مرحوم مزدک درگیر شدند من ما بین آنها رفتم. یک دستم به سینه میلاد بود و دست دیگرم به سینه مزدک. ناگهان مزدک مشتکی به صورتم زد و با صدای دانش آموزان که گفتند مدیر داره میاد همه متفرق شدیم. من انتظامات سالن بودم و در زمانی که دانش آموزان در صف به سمت کلاسهایشان حرکت میکردند مزدک رو به من کرد و گفت زنگ آخر باهات کار دارم! مزدک گمان میکرد که من به طرفداری از میلاد تو دعوا رفتم.

بچه ها که به کلاس هایشان رفتند من به سمت کلاس نقشه کشی رفتم تا با مزدک صحبت کنم. ولی به محض ورودم به کلاسشان به سمت من حمله ور شد و دوستانش جلوی او را گرفتند.

برای اینکه درگیری پیش نیاید زنگ تفریح بعد در کلاس ماندم و بیرون نرفتم. ساعت آخر، درس هندسه داشتیم و چون در فصل امتحانات بودیم دبیر چند دقیقه ما را زودتر تعطیل کرد و ما در حال دست دادن و خداحافظی با دوستانمان بودیم که دبیر کلاس مزدک هم زودتر از موعد تعطیل کرده بود. مزدک با دوستانش به سمت ما می آمدند و میلاد تا این صحنه را دید کلاسورش را به من داد. داخل کلاسور چاقویی بود که گفت مواظب باش از لای کلاسور نیفته! من چاقو را در جیبم گذاشتم. کمی کنارتر ایستادم. مزدک آمد نگاهی به صورت من کرد و با کله به سر من کوبید. من کیف و کلاسور را

روی زمین انداختم و یک سیلی به او زدم. میلاد هم از پشت با مزدک درگیر شد و وقتی دوستان مزدک هم همراه او شدند دوستان ما هم در درگیری دخالت کردند.

یعنی تقریباً دو کلاس با هم درگیر شدند. من هیچی نمی فهمیدم. میلاد و مزدک با هم درگیر بودند و من با دوستان مزدک. آنها همگی از ما بزرگتر بودند و تعدادشان هم بیشتر بود. وقتی چاقو را در دست دوستانش دیدم کمی عقب تر رفتم و چاقوی میلاد را که در جیبم گذاشته بودم در آورده و جلوی شکم گرفتم تا ببینند و بترسند.

جمعیت زیاد بود و همه همدیگر را می زدند. یک لحظه مزدک هم به دوستانش پیوست و بر اثر یخ سطحی و لغزنده بودن زمین، همه روی هم افتادیم، وقتی که از زمین بلند شدیم مزدک سه، چهار متر از ما فاصله داشت و در حال درآوردن کاپشنش بود که لکه خونی را روی بدن او دیدم و فریاد زدم لباس خونی! وقتی خون را دید از هوش رفت. در آن لحظه همه متفرق شده بودند و هیچکدام از افرادی که در دعوا بودند نماندند. من جلوی یک ماشینی را گرفتم و خواهش کردم که مزدک را به بیمارستان برسانند ولی راننده گفت: هر کس زده خودش بیره. من کار دارم و نمیبرم! مزدک تا دقایقی روی زمین افتاده بود. ناظم به بالای پله ها رسیده بود و این صحنه را می دید. یکی از دبیرها سر رسید و مزدک را سوار ماشین وی کردیم و من به دفتر مدرسه رفتم. وقتی به خودم آمدم سردی دستبند فلزی را روی دستم حس کردم.

**ناظم نظاره گر درگیری بود. در طول درگیری اقدامی برای جلوگیری از این دعوا نکرد؟**

من متوجه حضور ناظم نشدم و گویا ناظم زمانی رسیدند که بچه ها همه متفرق شدند و فرار کردند. البته ایشان در دادگاه حاضر شدند و شهادت دادند که اصلاً ندیده و نشنیده اند که من ضربه ای به مزدک بزنم ولی متأسفانه قاضی گفتند مدارک برای متهم کردن علی کافی است و نیازی به شهادت شما ندارم.

**قاضی برای متهم کردن شما به چه مدارکی استناد کرده بود؟ و چرا شهادت ناظم را نپذیرفت؟**

قاضی به اعترافات من در جریان بازجویی و صرفاً شهادت چند تن از هم کلاسیها مبنی بر حضور مستقیم من در درگیری و وارد کردن سه ضربه را ملاک صدور حکم قرار داد و به شهادت هم جرم منم علیه خودم استناد کرد.

**در جریان بازجویی چه اتفاقاتی افتاد که به سه ضربه اعتراف کردی؟**

در اداره آگاهی شهربانی، مشخص است که چطور اعتراف میگیرند و اگر هر کسی جای من بود کار نکرده را می پذیرفت. من وقتی زیر شکنجه طاقت نمی آوردم مجبور بودم هر چه می گویند بپذیرم. اگر به من میگفتند ده ضربه بوده هم می پذیرفتم.

شهادت همکلاسی های من شهادت قانونی و صحیحی نبود چون آنها هم به ایراد سه ضربه توسط من شهادت داده بودند و معلوم بود که تلقینی بوده است. از طرفی دو نفر این را گفته اند ولی بقیه دانش آموزان هیچکدام ندیده اند که من ضربه ای به کسی بزنم و در مورد میلاد هم نمیتوان به شهادت او رجوع کرد چون او در محکومیت من ذینفع بود، در صورتی محکومیت من او تیرئه می شد، که این اتفاق افتاد!

**نحوه اعتراف گیری به چه صورت بوده؟ نحوه ارتکاب جرم را القاء کردند (روانی) یا صرفاً از طریق شکنجه جسمی اعتراف گرفتند؟**

خوب این واضح است! ممنوع الملاقات بودن و نگهداری در اتاق بدون تهویه و نور و محدودیت استفاده از امکانات بهداشتی قطعاً شکنجه روانی را در پی داشت و در آن شرایط نگهداری همچنین تحت شکنجه جسمی اعترافات به من القاء می شد. آنچنان که من با این فکر که سه ضربه زدم هفت سال و هفت ماه زندان بودم و واقعا نمیدانستم که آیا این کار من بوده یا نه! حتی در بازسازی صحنه من مجبور بودم هر طور که به من میگویند نقش بازی کنم. یعنی این قرار قبلی ما بود و گر نه دوباره باید شکنجه را تحمل میکردم.

## کدام قرار قبلی؟!

قرار قبلی یعنی اینکه به من ملاقات بدهند بشرطی که من به پدرم بگویم هفت میلیون تومان پول بیاورد تا اداره آگاهی گزارش کند که قتل عمدی نبوده و مورد لوٹ بوده. این خواسته رئیس بخش قتل آگاهی بود. شب قبل از بازسازی صحنه هم مرا به دفتر شعبه بردند و تهدید کردند که اگر غیر از این چیزهایی که میگویم چیزی گفته شود تو را برمیگردانیم به شعبه بازپرسی اداره آگاهی!

من تمام مدت بازداشت در اداره آگاهی در بند عمومی هم تمام مدت با پابند و دستبند زندانی بودم. مرا به یک گوشه ای پرتاب میکردند و با اون پوتینهای سنگین توی سرم میکوبیدند. با دستبند مرا به تخت می بستند و با شلنگ یا تسمه ای مرا میزدند. حتی وقتی که رئیس شعبه خوابش نمی برد ساعت دو نیمه شب، در آن سرمای طاقت فرسای زمستان من را پا برهنه به میله پرچم می بست و با یک سطل، روی من آب می ریخت تا بدنم یخ بزند و بعد با تسمه می زد تا بیشتر لذت ببرد.

## چرا با شما این رفتار وحشیانه را داشتند؟

به دو دلیل یکی اینکه پدر من نپذیرفت که هفت میلیون تومان به او بدهد و اینکه از روز اول به من میگفت کرد کشتی؟ اگر ترک کشته بودی باهات کاری نداشتم. در صورتیکه با هم جرم من خیلی خوب رفتار میکرد و حتی یکروز که برای بازجویی آمده بود، در حضور من برای او پرتقال پوست میکند و می گفت ببین این راست میگه، دیده که چند بار چاقو فرو کردی تو شکمش! پدرت را در می آورم .

## شما شانزده سال داشتی، چرا در بند عمومی نگهداری می شدی؟!

من نمیدانم که چرا بند عمومی بود ولی من با شرایط سنی کمی که داشتم و در یک اتاق کوچک با جمعیت سی و سه نفر که در بازداشت بودند دائماً با دستبند و پابند نگهداری میشدم .

**مگر شما یک جانی خطرناک بودی که با دستبند و پابند نگهداری می شدی؟**

جواب این سوال رو باید از کسی بپرسید که این رفتار را با من داشت. کسی در آن اتاق بود که مرتکب چند فقره قتل شده بود ولی با پابند و دستبند نبود .

## خودت یا وکیل، در دادگاه به قاضی نگفتید که اعترافات تحت شکنجه بوده و از لحاظ قانونی مردود است؟

چرا؛ من یکبار گفتم و قاضی گفت صحبت نکن! تو حرفهایت را زده ای! با وکیل که در میان گذاشتم گفت اگر الان مطرح کنی باعث میشود با تو لج کنند و حکم سختگیرانه تری بدهند .

## از زمان بازداشت تا زمانی که تبرئه شدید وکلایی که روی پرونده تو کار میکردند متوجه نشدند که یک ضربه بوده و نه سه ضربه؟

از ابتدای پرونده آقای حجازی، رضایی، قربانی، علی بخشی، محمد مصطفایی و خانم حاج محمد علی وکلای پرونده من بودند. تمام وکلا به این نظر رسیدند که فقط یک ضربه وارد شده بوده است. ولی زمانی که من حکم قصاص را گرفته بودم که به تائید دیوانعالی کشور رسیده بود و حتی یک روزه به تائید هیئت تشخیص هم رسیده بود. کسی کاری نمیتوانست انجام دهد.

## حجم پرونده چقدر بود که یک روزه بررسی و رای صادر شده؟ هیئات تشخیص چه نهادی است؟

حجم پرونده من در آن زمان حدود چهار صد صفحه بوده و هیئات تشخیص برای من هیئاتی بود یک نفره! که در عرض

یک روز کاری پرونده را خواند و رای را صادر کرد! ببینید در تاریخ ۲۷ فروردین سال ۱۳۸۴ درخواست تجدید نظرخواهی شده و در ۲۸ فروردین پرونده به شعبه ۱۳ تشخیص ارسال گردید با توجه به اینکه روز ۲۹ و ۳۰ فروردین روز تعطیل بود، رای در روز اول کاری، یعنی ۳۱ فروردین سال ۱۳۸۴ صادر شد. این یک نمونه بارز صدور حکم در عالیرتبه ترین نهاد حقوقی کشور است و همه چیز بر اساس علم قاضی به تائید میرسد.

### با اینکه حکم قصاص قطعی شده بود، چطور پرونده مجدداً به جریان افتاد؟

آقای مصطفایی برای ریاست قوه قضائیه درخواست اعمال ماده ۱۸ کردند و نظریه پزشکی قانونی را استعلام نمودند حکم برای اجرای قصاص به دفتر آقای شاهرودی رفت، او پرونده را مطالعه کردند و با توجه به اینکه ناظم مدرسه نیز به عنوان شاهد شهادت خود را به آن دفتر ارسال کرده بود، اعلام شد این پرونده قصاص نمیگیرد و باید از ابتدا بررسی شود. پرونده به دفتر پیگیری و نظارت ویژه رئیس قوه قضائیه رفت و حکم را نقض و دستور بررسی مجدد را صادر کردند. در آن زمان خانم حاج محمد علی و آقای مصطفایی توأمان با هم از من دفاع کردند و دلایل خود را بیان کردند. قاضی به من اجازه صحبت داد و نظر پزشکی قانونی را مبنی بر نوع بریدگی و تعداد بریدگی مجدداً استعلام کرد. من برای اولین بار بعد از هفت سال و هفت ماه و یازده روز توانستم از خودم دفاع کنم. قاضی حرفهای من را شنید و گفت چرا به سه ضربه اعتراف کردی؟ نظر پزشک قانونی مبین یک بریدگی بصورت غیر مستقیم است و این با حرفی که شما در پاسگاه زدی مبنی بر هل دادن مقتول بیشتر مطابقت دارد تا سه ضربه ای که وجود خارجی نداشته و دو بریدگی توسط پزشک جراح قلب در بیمارستان ایجاد شده. بنابراین شهادت شهودی که گفته بودند دیده اند شما سه ضربه زدید نیز باطل است و آنها را چند بار احضار کردند ولی کسی حضور نیافت و حکم برائت من را از قتل عمد صادر کردند.

طی این هفت سال و هفت ماه نظریه پزشکی قانونی چند بار استعلام شد. چرا ترتیب اثری ندادند؟ بله طی این سالها سه بار نظر پزشکی استعلام شد و هر سه بار گفتند بریدگی بصورت غیر مستقیم و واحد بوده. اما دادگاهی نبود که به این مسائل توجه کند و نه من و نه وکیلیم اجازه دخالت در پروسه بررسی را نداشتیم. تا اینکه دادگاه آخر با توجه به فشارهای بین المللی و جو رسانه ای که در خصوص ایرادات پرونده من ایجاد شده بود، تحقیقات بیشتری کردند و به این نتیجه رسیدند.

### نقش نهادهای بین المللی در حکم برائت شما چقدر بود؟

نهادهای بین المللی مثل حقوق بشر، کمیته بین المللی علیه اعدام، عفو بین الملل، اتحادیه اروپا و ارگانهای غیر دولتی و مردمی، فشار آوردند و حساسیت موضوع پرونده را در سطح بین المللی دامن زدند، ولی این حمایتها سبب شد که این بار دادگاه قبول کند که به صحبتهای من و وکلای من و مستنداتی که در پرونده بود توجه کنند. کاری که از همان ساعت اول باید می کردند. بعد از بوجود آمدن این جو اعتراضی بود که من تیرئه شدم و با سپردن ضمانت آزاد گردیدم.

### چرا دیوانعالی کشور مجدداً حکم را نقض کرد؟

هشت ماه از آزادی من گذشته بود و حکم برای تائید به دیوانعالی کشور و به همان شعبه ای که یکبار به من قصاص داده بود رفت. شعبه ۲۷ دیوانعالی قم بر اساس اظهارات همان شهودی حکم داده که قبلاً صلاحیت آنها در دادگاه زیر سوال رفته و فکر میکنم نه تنها جانبداری کرده اند و نه قضاوت، بلکه تمام تلاش خود را در مجرم جلوه دادن من کردند. به این دلیل که آزادی من بعد از هفت سال و هفت ماه نه تنها بعد رسانه ای عمده ای را در بر داشت بلکه نشانگر ضعفی بود برای سیستم قضایی کشور که بارها حکم را بررسی کردند و متحداً بدون توجه به مستندات، قصاص دادند و به همین دلیل و تحت فشارهایی که به دیوانعالی کشور آمده بود، این رای را صادر کردند.

### از اینکه مجدداً حکم مرگ که برایت صادر کردند چه دورنمایی داری؟ به زندان باز میگردی؟

من قطعاً مطمئنم که اگر دادگاهی بدون حاشیه، جانبداری و واقعا عادلانه موضوع را بررسی کند، مجدداً به من برائت خواهد داد و حکم آزادی من را صادر خواهد کرد ولی اگر بر اساس همان روال گذشته باشد دیگر نیازی به تصور آینده و اصلاً برگزاری دادگاه صوری نیست.

اینکه به زندان بازگردم یا نه تصمیمی نیست که بتوانم در اینجا جواب بدهم. به هر حال در صورتیکه من به زندان بروم هیچ تضمینی نیست که حکم تیرئه من تائید شود و ممکن است رفتن من به زندان آزادی را در پی نداشته باشد. چون در دیوانعالی کشور این یقین را پیدا کردم که دست هایی در پس

پرده وجود دارد که بی عدالتی را ترویج میدهد و من خیلی بی دفاع تر این آن هستم که بخواهم با این موضوع مبارزه کنم و با اینکه از اختیارم خارج است هنوز تصمیمی در این خصوص نگرفته ام.

### **در محیط خشن زندان چه میکردی؟ چطور می گذشت؟**

من از ابتدا که به کانون اصلاح و تربیت تهران فرستاده شدم درسم رو ادامه دادم. در آنجا نشریه داخلی بود که من بعد از

گذراندن مهارتها توسط دوستانم در نشریات خارج از زندان سردبیر ماهنامه داخلی کانون شدم و بعد از انتقال به زندان بزرگسال در صدا و سیمای زندان کارهای فیلمبرداری، عکاسی و تدوین انجام میدادم. سعی میکردم نگذارم محیط زندان بر من چیره شود و با شرکت در کلاسهای دانشگاه و ورزش اوقات فراغتم را پر میکردم به امید اینکه روزی بتوانم بدون کم و کاستی به زندگی ام ادامه دهم. اما من ترس رو همیشه همراه داشتم چون بی عدالتی همیشه تو پرونده من بوده و من بارها دستخوش این بی عدالتی ها و جانبداری ها بودم. این احتمال هر لحظه می رفت که بخواهند مرا اعدام کنند. تقریباً با دنیا خداحافظی کرده بودم.

### **وقتی زندانی بودی، منتظر اجرای حکم بودی؟ این انتظار چگونه بود؟**

خوب طبیعاً من روزهای خیلی سختی رو پشت سر گذاشتم. روزهایی که سراسر ترس و اضطراب بود. تمام روزنامه ها عکس من را با عنوان پسر اعدامی چاپ میکردند و همه میخواستند که خانواده مزدک من را ببخشند. احساس میکردم دیگر وقت خداحافظی با همه سر رسیده. وصیتنامه نوشتم و تمام حرفهای قلبم را در آن گفتم. میدانستم که مستحق مرگ نیستم ولی وقتی بازچه تصمیم های غلط عده ای باشی مجبوری آنطور که به تو حکم میدهند بمیری.

### **وقتی که نوجوانان دیگر را برای اجرای حکم میبردند، چه فکر می کردی؟ نمونه ای داری تعریف کنی؟**

نه تنها من بلکه کل بند ناراحت بودند. زندان به تنهایی سخت است چه رسد به اینکه هر روز شاهد مرگ دوستان باشی و کم کم به این باور خواهی رسید که همین روزها دیگر زندانیان تو را در آغوش خواهند کشید و اینبار تو از دنیا خداحافظی خواهی کرد.

من چون با ستار شیری و بهنود شجاعی بودم میتوانم آنها را نام ببرم ولی خوب در جریان پرونده خیلی از نوجوانان محکوم به قصاص در شهرستانها بودم. اینها اصلاً فکر نمی کردند که اعدام بشوند. هنوز به اون باور نرسیده بودند که جمهوری اسلامی بخواهد اینها را اعدام کند. مثلاً بهنود شجاعی شش بار رفت پای چوبه دار. تلاش برای صلح و سازش جواب نداد و نهایتاً اعدام شد.

شب فرد اعدامی را می برند سلول انفرادی و میداند که فردا آخرین سپیده صبحی است که میبیند و باید با تمام خواسته هاش با تمام آرزوهایش بدرود بگوید. این چیزی نیست که به سادگی قابل درک باشد. حالا فکر کنید که این اتفاق چند بار برای بهنود تکرار شد!

### **تو به مزدک و خانواده داغدارش فکر می کردی؟**

بله. من هر بار به غم و تنهایی خانواده ام فکر میکردم. برای تسکین دل خودم به آن خانواده هم فکر میکردم. بارها دلم را پیش دل آنها گذاشتم. اینکه مزدک از بین ما رفت خیلی غمناک بود. درست است که من سالها بدترین سختی ها را تحمل کردم ولی همیشه خانواده داغدار مزدک را به یاد داشتم. من قاتل نیستم. احساس خشم و یا نفرتی ندارم. از ته دل آرزو می کنم که مزدک زنده می ماند و خودش گواهی نداد که من بی تقصیرم.

وقتی که از زندان آزاد شدم بارها با دسته گل به سر مزار مزدک رفتم. حرفهای دلم را که سالها به خانوادش زده بودم سر مزارش گفتم و حداقل خودم به آرامش رسیدم.

### **بنظرت حکم قصاص عادلانه است؟**

نه. بهیچ وجه. کلاً احکامی که منجر به گرفتن جان یک انسان بشود پذیرفتنی نیست. کسی که متهم به

قتل شده، شاید ناخواسته این مشکل گریبانش را گرفته ولی قانونگذار و کسی که حکم را اجرا میکند دانسته اقدام به صدور و گرفتن جان فرد میکند. اینکه قانونگذار و مجری قانون تصمیم برای گرفتن جان یک انسان را به دست کسی میدهد که نسبت به متهم عصبانی است و در پی جبران مافات است. خوب طبیعتاً کار درستی نیست.

### **به نظرت چطور میشه مانع مجازات اعدام شد؟ مخصوصاً در مورد کودکان؟**

جمهوری اسلامی کنوانسیون حقوق کودک و علاوه بر آن معاهدات بین المللی دیگری را پذیرفته که اعدام و قصاص خصوصاً زیر هیجده سال را اجرا نکند ولی متأسفانه با بیان اینکه اعدام یک حق دولتی و حکومتی است و قصاص مسأله شرعی در خصوص افراد بزهکار یا ناخواسته بزهکار (نوجوانان) اجرا میشود. لازمه جلوگیری از صدور و اجرای چنین احکامی اعتراضات جهانی است هر چند که جمهوری اسلامی بی توجه به بیانیتهای و اعتراضات جهانی اعدام و قصاص را صادر و اجرا میکند.

### **جمهوری اسلامی ادعا میکند کودکان را اعدام نمی کند، این حقیقت داره؟**

بله حقیقت دارد! نمونه اش خود من! معمولاً وقتی که سن نوجوان از هیجده سال گذشت اینکار را انجام میدهند. اگر جرایم مواد مخدر و جرائم منافی عفت عمومی یا اخلال در نظم جامعه و . . . باشد با بهانه محاربه اقدام به اعدام او و اگر شاکی خصوصی داشته باشد با شرع میسجند. ولی در خصوص حکم قصاص باید بگویم قصاص برای سن زیر هیجده سال هم صادر می شود و بعد از رسیدن فرد به هیجده سالگی قابل اجرا است. خود من همیشه انتظار کمک داشتم. و کم و بیش در جریان فعالیت هایی که برای آزادی من میشد بودم. من انتظار داشتم همه در مقابل این بی عدالتی بیاستند و مبارزه کنند با قصاص و اعدام و سنگسار و از این قبیل مسائل وحشیانه و الان خوشحالم که میتونم علیه این مجازات ها دست به دست انسانهای، نودوست دگر بدهم دست تا با کمک هم مبارزه کنیم و بتوانیم ریشه این مسائل رو خشک کنیم.